

از صبح عاشورا تا پیش از آغاز جنگ در کربلا چه گذشت؟

۱ آبان ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۲۶

بنا به گواهی متون و روایات تاریخی، از صبح عاشورا تا لحظاتی قبل از آغاز جنگ میان سپاه امام حسین (علیه السلام) و ابن سعد، رویدادهایی منحصر به فردی رخ داده است و گاه حضرت با بیان نکاتی به بیان حقایقی درباره خویش و خاندان پاک رسول الله پرداخته اند.

خواب امام حسین (علیه السلام) هنگام سحر

ابن اعثم مَلَّگوید: وقتی سحرگاه عاشورا فرا رسید، خوابی سبک امام حسین (علیه السلام) را ربود. سپس حضرت بیدار شد و فرمود: آیا مَلَّدانید هم اینک، چه خوابی دیدم؟ عرض کردند: فرزند دخت پیامبر (صلی الله علیه وآله)! آن رؤیا چه بود؟ فرمود: در خواب دیدم، گویا سگهایی به شدت بر من حمله لورند. در میان آنان، سگی دورنگ بیش از همه، حمله مَلَّکرد. به گمانم قاتل من، شخصی دورنگ و پیس است. سپس جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در جمعی از اصحاب آن حضرت، دیدم که به من فرمود: فرزندم! تو شهید آلِ مُحَمَّدی! اهل آسمانها و افق اعلی، به تو شاد مانند. امشب مهمان من؛ بشتاب و درنگ مکن! این فرشته که از آسمان فرود آمده، در پی توست. لحظه آن امر مهمّ، نزدیک است و کوچ از این دنیا فرا رسیده و در آن، شکی نیست. همچنین ابن قولویه با سند خود از امام صادق (علیه السلام) نقل مَلَّکند که فرمود: در سپیده دم عاشورا، حسین (علیه السلام) با اصحاب خود نماز گزارد؛ سپس رو به آنان کرده، فرمود: خدا به کشته و شهید شدن شما اجازه داد؛ بر شما باد صبر و پایداری.

نیایش سیدالشهدا (علیه السلام) هنگام صبح

شیخ مفید مَلَّگوید: از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: صبح عاشورا، چون سپاه دشمن برای نبرد بر حسین (علیه السلام) رو آورد، امام دست به دعا برداشت و عرض کرد: بارالها! در هر اندوهی، تکیه آگاه منی و در هر سختی، امید من مَلَّباشی، در هر حادثه ناگواری که بر من آید، پشت و پناه و ذخیره من؛ چه بسا غمی که در آن دل، ناتوان و چاره، نایاب و دوست، خوار و دشمن، شاد مَلَّشد و من، آن را به درگاهت آورده، به تو شکوه کردم، تا از جز تو بریده، تنها به تو رو آورده باشم و تو، گشایش دادی و آن را از من راندی. پس تو دارنده هر نعمت و صاحب هر نیکی و مقصد اعلای هر خواسته ای.

سخن امام (علیه السلام) با شمر

ابومخنف می‌گوید: ضحاک مشرقی گفته است: لشکر ابن سعد، چون رو به ما کرده، آتش خندق را - که برای جلوگیری از حمله دشمن، در پشت سر ما قرار داشت - در هیزمها و نی‌ها شعله‌ور دیدند، یک نفر از ایشان سوار بر اسبی آراسته، تاخت و پیش آمد و بی آن که با ما سخنی گوید، با غرور و تبختر بر خیمه‌ها نگرسته، گذر کرد و جز زبانه‌های آتش افروخته هیزم، چیزی ندید. برگشت و فریاد زد: ای حسین! آیا پیش از قیامت، به آتش دنیا شتافتی؟! امام حسین (علیه السلام) فرمود: این کیست؟! گویا شمر باشد؟ عرض کردند: خدا سامانت دهد، آری خود اوست. فرمود: ای فرزند بزچران! این تویی که به چشیدن آتش دوزخ، سزاواری. مسلم بن عوسجه عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! فدایت شوم، آیا اجازه می‌دهی این فاسق را - که از بزرگترین ستمگران است - تیر افکنم؟ او در تیررس من است. تیرم به خطا نمی‌آورد؟ امام فرمود: او را زن، نمی‌پسندم که آغازگر جنگ باشم.

همچنین خوارزمی می‌گوید: سپس اسب امام حسین (علیه السلام) را نزدیک آوردند؛ امام سوار شد و در جمعی از اصحاب، به سوی سپاه ابن سعد روان گشت. حضرت به بریر بن خضیر همدانی - که جلو او قرار داشت - فرمود: بریر! تو با اینان، سخن بگو و اندرزشان بده. بریر پیش رفت تا نزدیک آنان رسید. آنان هجوم آوردند، بریر گفت: ای مردم! از خدا بترسید؛ اینک این گوهر گرانهای محمد (صلی الله علیه و آله) است که پیش روی شماست! و آنان، خاندان و دختران و حرم رسول خدا می‌باشند. گفتند: می‌خواهیم، ایشان را در اختیار عبیدالله بن زیاد قرار دهیم تا هر چه خواهد در حقشان انجام دهد. بریر گفت: آیا رضا نمی‌دهید، به همانجا برگردند که از آنجا آمدند؟! وای بر شما ای کوفیان! آیا نامه‌ها و پیمان‌های خود را که خدا را بر آن گواه می‌گرفتید، فراموش کردید؟! و خدا بس گواهی است. وای بر شما! آیا عترت پیامبر خود را فرا خواندید و پنداشتید که جان خود را فدای ایشان می‌سازید، حال که آمده‌اند، آنان را به عبیدالله تسلیم می‌کنید! و از ایشان، آب فرات را - که هر یهودی و نصرانی و مجوس و وحوش بیابان از آن می‌نوشند - دریغ می‌دارید؟ شما برای خاندان محمد، چه بد جانشینی بودید! شما را چه شده است؟! خدا در قیامت سیرابان نکند؛ چه بد مردمی هستید! پس یکی از آنان گفت: بریر! ما نمی‌فهمیم، تو چه می‌گویی؟! بریر گفت: سپاس خدای را که بینائیم را در حق شما، بیشتر کرد؛ خدایا! من از کردار این نامردان، به تو بیزاری می‌انجویم. بارالها! بینوایی را در میانشان افکن، تا آن روز که به دیدارت آیند و تو از ایشان، خشمگین باشی. پس آنان شروع کردند، به بریر تیر افکندن و بریر بازگشت.

خطبه امام (علیه السلام)

خوارزمی می‌گوید: امام پیش آمد تا روبروی آن مردم ایستاد. نگاهی به صفوف سیل آسای ایشان و ابن سعد که در میان بزرگان کوفه ایستاده بود، افکند و فرمود: سپاس آن خدایی را که دنیا را آفرید و آن را منزل فنا و نیستی قرار داد که پیوسته، اهل خود را از حالی به حال دیگر درآورد. فریب خورده، کسی است که فریب دنیا خورد و بدبخت، کسی است که دنیا گمراهش کرد. پس فریب دنیا نخورید که دنیا، امیدواران خود را ناامید و آزمندان خود را محروم می‌کند. ما باینم بر امری همت گماشته‌اید که با آن، خدا را بر خود خشمگین سازید و توجه کریمانه او را از خود، باز دارید و عذاب او را بر خود، فرود آورید و رحمت او را از خود، دور کنید. پروردگار ما چه خوب پروردگاری است و شما، چه بد بندگانی هستید که به اطاعت خدا، اقرار کرده و به پیامبرش محمد

(صلی الله علیه وآله)، ایمان آوردید، آنگاه به فرزندان او هجوم آورده آید تا ایشان را بکشید. راستی که شیطان بر شما چیره گشته و خدای بزرگوار را از یادتان برده است. اینان مردمی اند که بعد از ایمانشان، کافر شدند. پس دور باد گروه ستمکاران.

اهتمام سیدالشهدا (علیه السلام) به حق مردم

قاضی نورالله تستری میگوید: موسی بن عمیر از پدر خود نقل کرده که گفت: امام به من فرمود: ندا کن کسی که بدهی دارد، نباید با من کشته شود! این ندا را در همه پیروانم سر ده که من، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم فرمود: هر که با بدهی بمیرد، در قیامت آن را از حسنات او برمی‌دارند؛ و در نقل دیگری آمده که عمیر انصاری گفت: امام به من فرمود: بین مردم ندا کن، کسی که بدهی دارد، نباید با من به پیکار آید که هر که با بدهی بمیرد و برای پرداخت آن نیندیشیده باشد، در آتش درآید. پس یک نفر برخاست و عرض کرد: همسرم پذیرفته که از جانب من بپردازد. امام حسین (علیه السلام) فرمود: کفالت زن چه می‌کند؟ آیا می‌تواند بپردازد؟ ضحاک گفته است: یک نفر از اصحاب، نزد امام آمد و عرض کرد: من بدهی دارم چهلگنم؟ فرمود: هر که بدهی دارد، با من به پیکار نیاید!

سخن امام (علیه السلام) با یزید بن حصین

شیخ صدوق میگوید: چون تشنگی به امام حسین (علیه السلام) و یارانش رسید، یزید بن حصین همدانی - از شیعیان حضرت - نزد امام آمده، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، آیا اجازه دارم، بروم با اینان سخن بگویم؟ پس امام اجازه فرمود و او به سوی سپاه ابن سعد، رفت و گفت: هان ای مردم! خداوند محمد (صلی الله علیه وآله) را به حق برانگیخت، تا مژده و نوید دهد و فرا خواننده به سوی خدا و چراغ تابان باشد. این آب فرات است که هر کسی از آن بهره می برد و شما آن را از فرزند محمد (صلی الله علیه وآله)، دریغ داشته‌اید! گفتند: یزید! زیاد حرف زدی، بس کن. به خدا سوگند! باید حسین تشنه بماند. همچنین ابن حمزه با سند خود نقل می‌کند که امام رضا (علیه السلام) فرمود: اصحاب امام حسین (علیه السلام)، از تشنگی به او شکوه بردند. پس فرشته‌ای بر امام افروید آمد و عرض کرد: خدای متعال تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: آیا حاجتی داری؟ امام فرمود: او خود، سلام است و هر سلامی، از پروردگار من است. اینک اصحابم شکوه چیزی دارند که او، دانایتر است: تشنگی. خدای متعال به آن فرشته، وحی فرمود: به حسین (علیه السلام) بگو: ناحیه پشت سر خود را با انگشت خود، خطی بکش تا سیراب شوند. امام با انگشت سبابه خود خطی کشید؛ ناگاه نهری سپیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل پدیدار شده، روان گشت. امام و اصحابش از آن نوشیدند.

سوگند امام (علیه السلام) به کوفیان

شیخ صدوق میگوید: پس از این ماجرا امام حسین (علیه السلام) برخاست و تکیه بر شمشیر خود کرده، با صدای بلند فرمود: شما را به خدا، آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری، تو فرزند و سبط رسول خدایی. فرمود: شما را به خدا می‌خوانم، آیا می‌دانید که جدّ من رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که مادرم فاطمه زهرا (علیها

السلام)، دختر محمد مصطفیٰ (صلی الله علیه وآله) است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که مادر بزرگ من، خدیجه اول زن مسلمان این امت است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که حمزه سیدالشهدا، عموی پدر من است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که جعفر طیار، عموی من است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که این، شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است که در دست من است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که این، عمامه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است که بر سر دارم؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که علی (علیه السلام)، اول مسلمان این امت و داناترین و بردبارترین ایشان است و او، سرور هر مرد و زن مؤمن است؟ گفتند: آری. فرمود: پس چرا خونم را روا می‌شمیرید؟ با اینکه پدرم حامی حوض کوثر است و در قیامت پرچم محمد در دست اوست؟ گفتند: این همه را می‌دانیم، اما ما دست از تو بر نداریم تا از تشنگی بمیری! امام! که در آن روز، پنجاه و هفت ساله بود - دست بر محاسن خود گرفت و فرمود: خشم خدا بر یهود سخت شد، چون گفتند: عزیر پسر خداست. خشم خدا بر نصاری سخت شد، چون گفتند: مسیح پسر خداست. خشم خدا بر مجوس سخت شد، چون آتش پرستیدند و خشم خدا بر این جماعت سخت شد که آهنگ کشتن فرزند پیامبر خود کردند. سید ابن طاوس افزوده است: چون اهل حرم سخن امام حسین (علیه السلام) را شنیدند، صدای گریه و شیون از ایشان برخاست. پس امام! برادرش عباس و فرزندش علی اکبر را به سوی آنان فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت کنید؛ به جانم سوگند! در آینده گریه آنان فراوان خواهد بود.

منابع:

۱- خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱: ۲۵۲-۲۵۱.

۲- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳: ۴۵؛ ج ۶۱: ۱۸۳.

۳- ابن قولویه، کامل الزیارات: ۷۳.

۴- شیخ مفید، الإرشاد: ۲۳۳.

۵- طبری، تاریخ الطبری، ج ۳: ۳۱۸.

۶- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲: ۵۶۱.

۷- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴: ۱۰۰.

۸-تستری، إحقاق الحق، ج ۱۹: ۴۲۹.

۹-صدوق، أمالی: ۱۳۴.

۱۰-بحرانی، مدينه المعاجز، ج ۳: ۴۹۵.

۱۱-امين، أعيان الشيعة، ج ۱: ۵۹۹.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۱۹۱۹/صبح-پيشه-عاشورا-جنگ-آغاز>